

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@afgazad.com

Historical

تاریخی

موسوی
۲۰۱۰۰۹

تذکری مختصر بابت چاپ دوم این نوشته:

مطلبی را که در دست دارید، تقدیست در مورد کتاب "یادداشت‌های سیاسی و رویداد های تاریخی" نوشته "آقای" سلطان علی کشتمند، که سالها قبل (بیست و نهم ماه می سال ۲۰۰۴) با تیراژ خیلی محدود به نشر رسیده بود. آنچه باعث گردید تا بار دیگر به چاپ این مختصر اقدام صورت گیرد می تواند دلایل ذیل باشد:

۱- فعال شدن مجدد مزدوران روس در صحنه سیاسی افغانستان با تکیه بر نیروهای اشغالگر کنونی، و "خیره" نگریستن برخی از مردم به خصوص شبه روشنفکران وطنی ما، بیانگر آن است که هر چند خلق افغانستان قادر شد با انتقاد اسلحه از مزدوران روس، رژیم آنها را راهی زباله دان تاریخ نماید، مگر کم بها دادن به امر مبارزه ایدئولوژیک سیاسی علیه روند خائنانه ای که این مزدوران ممثل آن بودند، نتنها امروز می تواند به فعال شدن مجدد آنها منجر گردد بلکه در دراز مدت تاثیراتی به مراتب ویرانگر تر از خود به جا گذاشته می تواند به تحریف تاریخ بینجامد.

۲- تیراژ چاپ اول بسیار محدود بوده حتا بیشتر علاقه مندانیکه از تحریر آن اطلاع داشتند، نتوانستند بدان دسترسی پیدا نمایند، که در نتیجه بالای این قلم به صورت دایم فشار وارد می شد تا با چاپ مجدد آن نوشته، به تقاضای خوانندگان جواب مثبت ارائه بدارم

۳- چاپ اول از لحاظ ویراستاری و صحافت آنقدر درحد نازل قرار داشت، که باید از تمام خوانندگان گرامی به خاطر بد بودن کیفیت صحافی و ویراستاری آن معذرت خواست.

دلایل فوق باعث گردید تا با ویراستاری جدید به نشر مجدد نوشته اقدام صورت گیرد، امید است این بار بازم ضرب المثل " کلال در کاسه شکسته آب می خورد" در مورد این قلم و نوشته مصداق نیابد.

با عرض حرمت

موسوی

مختصری بر، دروغ های "جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

و،

**نیم نگاهی بر، کوهواره جنایت ها و خیانت های "حزب دموکراتیک
خلق افغانستان" (حدخا)**

قسمت اول مختصری بر، دروغ های "جناب" صدراعظم سلطان علی کشتمند

به ادامه گذشته:

من نیز ضمن مطالعه سیاه نامه کردار این مزدور شوروی دیروز سخت متأثر شده، تعجب نمودم که این دیده در ا مورد کدام افغانستان و کدام خدمات قلمفرسائی میکند؟

افغانستانیکه در قلب آسیا موقعیت داشته، نتنها موجودیت آن "زخم خون چکان" مقامات شوروی سابق را ساخته و عاملی گردیده با اهمیت، تا آخرین میخ بر تابوت گنبدیده و پوسیده آن زندان خلقها و ملیت ها کوبیده شود - در درازنای تاریخ هیچ متجاوززی بدون "زخم ناسور" از افغانستان به خون اندر بیرون نشده، امید یانکیها نیز این سهم خود را از میهن ما داشته باشند- و اکنون نیر به کشتارگاه و آزمایشگاه سلاحهای مخوف و ویرانگر جلاخان کاخ سفید، پنتاگون ، بوکینگهم وسایر شرکاء مبدل واز تقریباً "۲۶" سال (سال نشر این رساله) بدین سو، دل سنگ سنگ آن سوراخ سوراخ و از آسمان آن جای باران آتش و خون باریده ، خون انسان آنرا هیچ نوع ارزشی نباشد، گاهی به نام شعله ئی، زمانی به نام اشرار و اکنون نیز "پیراهن عثمان" طالب، القاعده و تروریست با زیر پا کردن تمام پرنسیب ها و اساسات پذیرفته شده بین المللی کشتار بیدرغ خلق ما چنان در دستور کار قرار دارد که حتا سردمداران جنایت گستر کاخ سفید حاضر نیستند همان اشک تمساح زندان "ابو غریب" را بر آن ریخته و پاسخگوی جنایات شان در قبال جنایتیکه در افغانستان و در حق افغانها صورت پذیرفته مقابل اذهان جهانی باشند، کشتار بیدریغ و مباردمان وحشیانه زندانی ها و اسرای جنگی طالب - زندانی، زندانیست طالب و امریکائی ندارد- در زندان قلعه جنگی ولایت بلخ به وسیله سربازان و هیلوکوپترهای توپدار امریکائی در همسویی با جنایتکاران جبهه متحد شمال (فهیم ، دوستم ...) که از طریق تلویزیون انتشار یافت و تصاویر اجساد سوخته و جزغاله شده قربانیان آن مبارد ها را در حالیکه دستان شان از پشت بسته بود به نمایش گذاشت نتنها، جنایت آشکار، نفرت انگیز و فراموش ناشدنی امپریالیزم جهانیست در دنیای به اصطلاح یک قطبی امروز، بلکه لکه ای ننگسیت بر وجدان جامعه بشری. بشریت فقط زمانی می تواند خود را از این لکه ننگ برهاند که بدون هراس از قدرت اتمی امپریالیزم به سرکردگی "بوش و اداره اش" - زمان نوشتن رساله بوش بر کاخ سفید حکم می راند- آنرا به مثابه جنایت جنگی و زیر پا کردن آگاهانه حقوق بشر محکوم و عاملان آنرا به پای میز محاکماتی چون محکمه جنایتکاران جنگی جنگ عمومی دوم در نورنبرگ بکشاند- ویا کدام افغانستان دیگری نیز وجود دارد که من از آن اطلاع ندارم.

با وجود ایقان به نبودن افغانستان دیگری به غیر از میهن دربند، در خون خفته و ویران ما بر آن شدم تا جهت ایضاح این همه مغالطه و تناقض نخست به غور و تدقیق در باره نویسنده، شخصیت حزبی و کرکتر وی در کل و کرکتر حزبی افراد آن حزب پرداخته و در روشنائی آن شناخت تحلیل مطالب کتاب را رویدست گیرم. خوشبختانه این غور و تدقیق نتایج گهر باری داده من را بر آن داشت تا این دریافت ها با دیگران نیز در میان گذارم باشد مطالعه آن اندکی درد ها و آلام خوانندگان سیاه نامه "جناب" صدر اعظم را تسکین دهد.

لازم به تذکر است که طی این مختصر نه قصد نقد کامل کتاب در میان است و نه هم زمان و امکانات آن مهیا. بلکه به غرض روشنگری هرچه بیشتر تلاش خواهم کرد تا با دید مادی تاریخی، مشت واقع نگاران کلاش را که در زیر چتر "بیطرفی در تاریخ و صداقت تاریخی" خود را پنهان و اراجیف شانرا جای تاریخ به خورد مردم می دهند،

باز و نقاب تزویر از چهره های ناپاک شان بردارم. هرگاه این هدف روشنگرانه بر کس و یا کسانی خوش آیند نباشد امید بر من خشمگین نگردند چه در روشنگری وقایع و ثبت دقیق آن همانقدر خود را ملزم میدانم که در تحلیل و بررسی تاریخی آن و همانطوریکه در دوام این مقال خواهیم دید **تاریخ بر هیچ کسی رحم ندارد**. این روشنگری در کل شامل دو بخش می باشد: یکی افشای دروغهای نویسنده قبل از فاجعهٔ ثور ۵۷ و دیگری افشاء و بررسی عملکرد "حدخا" بعد از تصرف قدرت دولتی.

قبل از هر آغازی لازم میدانم تذکر دهم که من اعتقاد ندارم تا با جنایتکاران و خائنان "حدخا" با "اسلحهٔ انتقاد" بر خورد صورت گیرد، چه مناسبات میان مردم آزادهٔ افغانستان و این میهن فروشان از همان آغازین روز تصرف قدرت دولتی بر "انتقاد اسلحه" بناء یافته، تمام احاد آن حزب به ویژه مقامات بلند پایهٔ حزبی و دولتی چون "جناب" کشتمند و امثال وی که تخم نفاق، شقاق، بردگی اجنبی و جنایت کشتند باید در پیشگاه ملت افغان و خلقهای سراسر جهان به پاسخگویی جنایات و خیانتهای عدیده ای شان کشانیده شده، کیفر اعمال ننگین خویش را متقبل گردند. این مختصر فقط به بخش اول که همانا افشای دروغهای قبل از فاجعهٔ ثور است محدود شده، امید در کوتاه ترین مدت ممکن بخش دوم نیز تکمیل و در دسترس علاقه مندان قرار داده شود.

۲- فهم برداشت برخی از نویسندگان ما از تاریخ:

از آنجائیکه برداشت اکثر ما از تاریخ به همان تعریف کتاب صنف چهارم مکاتب ابتدائی "بیان گذشته، آئینهٔ گذشته... و یا شاید اندکی از آن جلو تر - بیان مبارزه طبقاتی متخاصم در ادوار مختلف " محدود می گردد، هر مداح، مرزا بنویس و طومار نویسی به خود جرأت و حق می دهد تا تاریخ بنویسد بدون آنکه بداند آنچه می نویسد تاریخ نه، بلکه تا "ریخ" است، که بوی گند از آن به مشام می رسد. آخر در کجای دنیا رسم بوده که جهت صافکاری و "سیمگل" یک دیوار به عوض گلکار، قصاب را به کار گمارند و به منظور ساختن دروازه و کلکین به عوض نجار، چوب شکن را توظیف کنند- اینکه در روستا های افغانستان "دلاکها" همه کاره قریه بودند و از آشپزی مراسم فاتحه و عروسی، گوش خان و ملک تا ختنه و کشیدن دندان را خود به عهده داشتند، باعث تحریک اشتیاق گروهی به همه کارگی شده باشد نباید فراموش کنند که آن "استادان" تا رسیدن به مقام "ختنه گری" می بانیست "راه درازی" را پشت سر می گذاشتند- خواننده گرامی،

تاریخ امروز به مثابه یکی از علوم پایه ئی و اساسی که ظرفیت پیشگویی خود را به اثبات رسانیده، جای مشخصی در بین سایر علوم اجتماعی دارد که نمی توان "واقعہ نگاری" را با آن یکی دانست. (برخی ها وقایع گذشته را از زبان این و یا آن به ویژه پدر های بزرگوار در گور خفته شان با آرایش و پیرایش های لازم، متناسب با سلیقه، ذهنیت و فهم امروز شان از قضایا می نگارند- امید با این تاریخ نگاری بر بار مسؤلیت آن بیچارگان از دنیا بیخبر نیفزایند-، نه هم "خاطره نویسی" با در نظر داشت انواع و جزئیات خاطره نویسی- از داشتن دفتر چه های روزانه تا پاسخدهی ده ها سال بعد به جواب سؤلهای یک پرسشگر-، ثبت ایام گذشته "کرونولوژی" و "تألیف" - مؤلفین محترمیکه عادت کرده اند شاخه ای از هر جنگلی چیده مطابق نوق و سلیقه شخصی، ضرورت زمان و حاکمیت عرضه و تقاضا به هزار زحمت آن مجموعهٔ مطالب مأنوس و نا مأنوس را به هم "الفت" جبری داده بر آن اسم نوشته گذارند- که هر یک ساحه ها و قلمرو های خاص خود را داشته به صورت عمده در خدمت تاریخ قرار دارند، یکی دانست.

با تکیه بر آنچه که تا به اینجا رسیدیم، هر گاه خواسته باشیم تعریفی- جامع احباب و دافع اغیار- از تاریخ ارائه داریم باید نوشت:

مطالعه و بررسی عوامل و اوضاع درونی و بیرونی یک پدیده را که در بستر زمان باعث تغییر، تحول، ارتقاء و یا نابودی آن پدیده می‌گردد، تاریخ گویند.

با در نظر داشتن تعریف فوق از تاریخ، به جرأت می‌توان نوشت:

با آنکه طی سالیان اخیر به تعداد زیادی کتاب نشر و به صورت عمده زیر عنوان تاریخ به فروش رسیده اند، با تأسف بیشتر آنها چیزی نبوده اند به غیر از تلاشی مذبحخانه به غرض ارضای "هوس اشتها" نویسنده و یا بیان وقایع مشخص گذشته بدون ارتباط منطقی و تاریخی آن با مجموع عوامل و اوضاع مؤثر و متأثر از آن و یا هم از برخیها، به صورت شرمگینانه تلاشی بوده در جهت تدوین یک کار نامه خانوادگی، که آنهم در حوزه "علم انساب" قرار داشته در خدمت تاریخ می‌باشد.

روی همین برداشت ناقص ما از تاریخ است که اولاً وقایع در افغانستان تاریخی نمی‌گردند و یا حداقل عده ای نمی‌خواهند آنرا بخشی از تاریخ به شمار آرند. به طور مثال تا بخواهی زبان باز کنی که سلطان محمد خان طلائی هنگام تسلیم پشاور به "رنجیت سنگه" طلا گرفته بود، به سلطنت زدائی متهم می‌گردد، وقتی از جنایات عبدالقدوس خان اعتمادالدوله در حق خلق هزاره و سایر خلقهای افغانستان تذکری به عمل آید، اذهان به صورت عاجل تذکر تاریخی را ضدیت با اعتمادی ها می‌داند. وای از آنکه خیانتهای نواب زمان خان، خان شیرین خان چنداولی، ولی محمد خان لاتی و جنایتها و جنایتهای امیر عبدالرحمان- قصاب در حق خلق افغان- یادی به عمل آید که هم رگهای گردن محمد زائی ها و هم مال شیعه های کابل بزرگ شده، اگر بتوانند با سنگ و چماق به حساب گوینده خواهند رسید.

حال اگر از آن گذشته های دور به دو سه دهه قبل برگردیم و بخواهیم بیروکراسی فاسد شاه بگوئیم و یا از تره کی، امین، ببرک، نجیب، گلبدین، سیاف و ... یاد آوری کنیم و ده بار هم سوگند بخوریم که به خدا، به پیامبر، به چهار یار کبار، به چهارده معصوم و به تمام مقدسات عالم و سرانجام به هر چه و هر کسی قبول دارید، منظور من از این یادآوری نه به صورت مستقیم و نه هم غیر مستقیم و تلویحی اهانت به ملیت دلیر پشتون نبوده و نیست، بلکه با این تذکر می‌خواهم دامان پاک ملیت پشتون را از لوٹ این خائنان به ملیت پشتون و سایر ملیت های افغانستان پاک نمایم، **کجاست گوش شنوا.**

به همین ترتیب هر گاه خواسته باشیم از خیانتها و جنایتهای قومندان قادر، ربانی، مسعود، فهیم، اسماعیل خان و دیگران یاد کنیم، همان اتهام منتها از طرف دیگر بدرقه راهمان خواهد گردید. به همین ترتیب وقتی خواسته باشیم خیانت ها و جنایتهای فراموش ناشدنی سلطان علی کشتمند و خانواده اش، دوستم و مزاری را تحریر داریم، متهم به هزاره ستیزی و ترک زدائی شده در صورت دستیابی به نویسنده به خیال خام خود، به ایفای نقش احفاد چنگیز و جلادان "عثمانی" کمر همت خواهند بست.

چرا چنین است و چرا مردمیکه در سلامت عقل شان هیچ جای شکی وجود ندارد تشخیص و هویت ملیتی خود را مختص و محدود به خائنان آن ملیت می‌کنند؟ و نا دانسته- آنها نیکه آگاهانه بدین امر مبادرت می‌ورزند حساب شان جداست- یک ملیت را شریک جنایتها و خیانتهای فردی معرفی میدارند؟

ادامه دارد